



یک لباس و دو فضیلت

محمود سوری

خدا بیامرزد فقیه اخلاقی تازه گذشته حضرت آیت‌الله مشکینی را که واقعاً به حرف‌هایی که درباره سادگی می‌زد، عمل می‌کرد. یکی از دوستان می‌گفت: سال‌ها پیش برای کاری خدمت ایشان رسیدم. آن وقت‌ها از نظر مالی در مضیقه بودم و کهنگی قیام، حتی از دور هم به چشم می‌آمد و معلوم بود. وقتی خدمت ایشان رسیدم و صحبت کردیم، در اثنای سخن، مرحوم مشکینی گفت: یک لحظه مرا ببخشید و به اتاق اندرونی رفت. من هم در این فرصت اندک، کمی عیاب را مرتب کردم و کوشیدم کهنگی قبا خیلی به چشم نیاید. مشغول این کار بودم که آن مرحوم وارد شد من حدس زدم تغییری در ایشان صورت گرفته ولی خیلی دقت نکردم. در دستش بسته‌ای بود. وقتی خواستم خداحافظی کنم، آن بسته را به من داد و گفت: «بسر جان! این برای تو که جوانی و برآزنده‌ای، مناسب‌تر است تا من». من هم بسته را گرفتم و از خانه ایشان خارج شدم. وقتی بسته را باز کردم قبا‌ی نویی را دیدم و تازه فهمیدم ایشان در اندرون، قبا‌ی نوی خود را با قبا‌ی کهنه عوض کرده و این را به من بخشیده است.

مرد هزار سنگر

قاسم روان‌بخش

تازه یکی دوسال بود که برای تحصیل به قم آمده بودم. آیت‌الله مشکینی به عنوان مرد سیاست و اسوه اخلاق در میان طلاب و فضلا زبانزد بود. خیلی علاقه داشتم که به زیارتشان نایل آیم. وقتی شنیدم از تبعید، به قم بازگشته‌اند، با چند تن از دوستان به دیدنشان رفتم. در تاریکی شب سراغ منزلشان را در کوچه‌پس‌کوچه‌های شهر گرفتیم. در خانه‌ای قدیمی و گلی، چهره‌ای نورانی، مصمم و امیدوار یافتیم. با همان نگاه اول ما را مجذوب خویش ساخت با جذبه‌ای که تا پایان عمر شریفشان هر روز بر ارادتمان افزود. او از امام می‌گفت و از ضرورت مبارزه با رژیم پهلوی که مو بر اندامان راست می‌شد: «به طلبه‌ها بگویند نترسند! این رژیم پوسیده و رفتنی است. امام مظلوم است و باید در دفاع از اسلام به پاخاست.»

در آن زمان آن قدر امام مظلوم بود که حتی رساله عملیه ایشان نیز ممنوع بود. از ایشان تقاضای رساله حضرت امام را کردیم که بلافاصله به هر کدام از ما یک رساله داد: اظهار داشتیم ما برای یخش آن آمدیم. نشانی ما را گرفت و فردای آن روز با رعایت مسایل

امنیتی، رساله‌ها را به اندازه مورد تقاضا برای ما فرستاد.

از آن پس، درس اخلاق این اسوه فضیلت در حوزه علمیه، کلاس انسان‌سازی بود، و در پایان درس با اشک و گریه همراه عرض حال خود، طلاب را به محضر مبارک ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه می‌برد و طلاب برای یک هفته خود توشه معنوی برمی‌گرفتند. ایشان در مبارزات ملت ایران در خط اول جبهه قرار داشت و در حمایت از رزمندگان اسلام از بهترین مشوق‌ها و یاوران‌ها بود.

آیت‌الله مشکینی در سنگر امامت جمعه، از نماز جمعه دژی محکم برای حمایت از امام و رهبری و آرمان‌های اسلام و انقلاب ساخته بود. بخش خطبه‌های ایشان در سیما به کشور آرامش روحی و روانی می‌داد. پس از رحلت امام از بزرگ‌ترین حامیان مقام معظم رهبری و ولایت فقیه بود. به دنبال رحلت آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله اراکی، با این‌که شأن مرجعیت داشت وارد این حوزه نشد و با ریاست مجلس خبرگان، این مجلس را در برابر توطئه‌گران علیه ولایت فقیه و مقام معظم رهبری صیانت می‌کرد.